فهرست

[مقدمه 2](#_Toc57729485)

[نکته سوم 2](#_Toc57729486)

[نکته چهارم 2](#_Toc57729487)

[نکته پنجم: 2](#_Toc57729488)

[نکته ششم 2](#_Toc57729489)

[نکته هفتم: 3](#_Toc57729490)

[نکته هشتم: 4](#_Toc57729491)

[نکته نهم: 5](#_Toc57729492)

[نکته دهم: 6](#_Toc57729493)

[عنوان چهارم: خیرخواهان و ناصحین 6](#_Toc57729494)

[عنوان پنجم: ابرار و نیکان و صالحان 7](#_Toc57729495)

[عنوان ششم مساکین و فقرا 8](#_Toc57729496)

**بسم‌الله الرحمن الرحیم**

# موضوع: فقه روابط اجتماعی / محبت

# مقدمه

نکته قبل این‌یک بحث بود که در این طایفه است ممکن بود توهم تعارض شود که قابل‌جمع بود و مشکلی ندارد.

## نکته سوم

نکته سندی بود که طوایف سه‌گانه است

## نکته چهارم

عطف به او به نحو مانعه الخلو است و ظهوری در مانعه الجمع و منفصله حقیقیه ندارد. عرفا مواردی که با او عطف می‌شود تفریق به نحو مانعه الخلو است. اینکه امام می‌گوید صبح کن یا عالم باشد یا متعلم یا مستمع یا محب. یا اینکه عالما او متعلما او احب اهل العلم. می‌خواهد بگوید خالی از این‌ها نباش مانعه الخلو است و لاتکن رابعاً. ظاهر خود جمله این است. به‌طور خاص هم قرینه‌ای که وجود دارد که لا تکن رابعاً. به نحو مانعه الجمع قطعاً نمی‌گوید اینکه عالم در درجه‌ای باشد و در درجه‌ای متعلم باشد و هم‌زمان‌ هم محب اهل علم باشد جمعش مانعی ندارد. پس هم قرینه خاصه دارد که همان لاتکن رابعاً است و هم قرینه عامه.

## نکته پنجم:

احب اهل العلم اختصاص به جاهل ندارد. جاهل را می‌گیرد و می‌گوید جاهل باید محبت باشد لااقل کسی که عالم و متعلم نیست ولو تقصیر هم کرده که عالم و متعلم نیست لااقل احب اهل العلم. منتهی این شامل مخاطبان متعلمان علما هم می‌شود. به عالم و متعلم هم می‌گوید شما هم دوست بدار چون به نحو مانعه الخلو بود و الغاء خصوصیت هم می‌شود و اگر بگوییم احب اهل العلم خطابش در ظاهر کسی است که نه عالم است نه متعلم ولی با الغاء خصوصیت بحثی ندارد که محب عالم هم باید باشد. لذا مانعه الخلو اینجا هست. بعید نیست آن حکم با الغاء خصوصیت شامل غیر جاهل هم بشود یعنی متعلم و عالم هم بشود که خوب است عالمان و متعلمان را دوست بدارند. البته اگر این روایات الغاء خصوصیت نکنیم روایات دیگر داریم که مطلق است و همه را می‌گوید که عالمان را دوست بکنید.

سؤال: در این روایت محبا لهم است یا محبا تنها است.

جواب: محبا لهم است. احب اهل العلم است.

## نکته ششم

در بعضی روایات می‌گوید محبا لهم که هم عالم هم متعلم هم مستمع را می‌گیرد ولی در روایت کافی دارد که احب اهل العلم که مستمع و متعلم را نمی‌گیرد. این تفاوت مضمونی است.

## نکته هفتم:

مراد از عالم کیست؟ مطلق عالم است یا عالم خاصی؟ یک احتمال در این‌ها یکی این است که مقصود از علما در اینجا اهل‌بیت‌اند و احتمال دوم اینکه اطلاق دارد و غیر ائمه را هم می‌گیرد ولی مقصود علماء سوء نیستند و علمای صالح‌اند. قرینه هم دارد. روایتی که از مجموعه ورام آمده که روایت مرسله است:

سُئِلَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ ع عَنْهُ فَقَالَ هُوَ الْعَالِمُ الَّذِي إِذَا نَظَرْتَ إِلَيْهِ ذَكَّرَكَ الْآخِرَةَ وَ مَنْ كَانَ خِلَافَ ذَلِكَ فَالنَّظَرُ إِلَيْهِ فِتْنَةٌ اغْدُ عَالِماً أَوْ مُتَعَلِّماً أَوْ مُسْتَمِعاً أَوْ مُحِبّاً وَ لَا تَكُنِ الْخَامِسَ فَتَهْلِكَ.[[1]](#footnote-1)

به‌طور خاص هم در اینجا به این نکته اشاره‌کرده. اگر هم این نبود قرائن و شواهد دیگری وجود دارد مثلاً می‌گوید لا تکن رابعاً فتهلک ببغضهم. روایت معتبره از ابوحمزه ثمالی است که مطلق عالم نیست و با بغض عالم سوء کسی هلاکت پیدا نمی‌کند.

سؤال: از حیث اخلاقی و دانشی چه نمی‌شود او را دوست داشت؟

جواب: نکته‌ای است که در بحث‌های تعلیم و تربیت هم خیلی بحث کردیم که این‌ها انصراف به علم دین دارد و عالمش هم عالم سوء نباید باشد. لذا این بعید نیست.

سؤال: در بعضی روایات دارد که اطلبوا العلم ولو بالصین ولو اهل النفاق.

جواب: در بحث تعلم درست است اما در بحث محبت داشتن نه.

پس نکته هفتم اینکه با شواهد عام و خاص لایبعد که بگوییم عالم اینجا مطلق نیست و دو قید دارد یکی اینکه دانشش دانش دینی است و دوم اینکه صالح است و لااقل این است که از علمای سوء نیست.

سؤال: روایتی کراجکی دارد که اغد عالما او متعلما او مستمعا او محدثا و لاتکن الخامس شاهدی نیست که اهل‌بیت مرادند؟

جواب: این شاهد است که بحث علم دین است. محدث در اینجا باید حمل کرد بر ناقلی که خودش نمی‌داند.

سؤال: اگر منظور از عالم اهل‌بیت باشند امر به اینکه شما جزو اهل‌بیت باشد معنا ندارد.

جواب: احتمال اول خلاف ظاهر است و قوی نیست. ازجمله به همین دلیلی که اشاره کردید.

## نکته هشتم:

حکم الزامی را این‌ها افاده می‌کنند یا حکم ترجیحی را؟ ممکن است بگوییم حکم الزامی است به دلیل اینکه می‌گوید و لاتکن رابعاً فتهلک یا فتعتب امثال این‌ها و دلیل بر این است که این حکم الزامی را می‌گوید.

سؤال: ... یکی از این‌ها را باید داشته باشی

جواب: بله ولی گفتیم یکی به‌صورت مانعه الخلو است و الغاء خصوصیت می‌شود و بقیه را هم می‌گیرد. خود عالم و مستمع هم محب بودنشان بعید نیست در دلیل داخل است. فقط می‌گوید کسی از این دایره نباید بیرون باشد

سؤال: هلاکت مال کسی است که هیچی از این‌ها را نداشته باشد یکی را داشته باشد از دایره هلاکت بیرون می‌آید.

جواب: این‌یک احتمال است ولی احتمال دیگر این است که کسی بگوید اگر ما الغاء خصوصیت کردیم دیگر هلاکت شاید آن را هم بگیرد هرچند خلاف ظاهر است.

در روایت معتبری که اینجا آمده می‌گوید فتهلک ببغضهم. معلوم می‌شود اگر بین محب و مبغض بودن واسطه باشد می‌گوید مبغض بودن شایسته نیست و بین محب و مبغض واسطه می‌شود؛ اما در روایات دیگر بغض ندارد بلکه می‌گوید لاتکن الخامس فتهلک. بعید نیست بگوییم استفاده وجوب می‌شود لااقل کسی که عالم و مستمع نیست باید محبت داشته باشد که رشته او را با علمای دین قطع نکند. رشته محبت موجب نجات و رهایی می‌شود. بعید نیست که دال بر وجوب باشد. منتهی همه مراتب محبت را نمی‌گیرد. همه مراتب و عالی‌ترین درجه‌اش معلوم است که نیست. درجات بعدش هم ترجیح بلا مرجح است باید حمل بر درجات معمولی متعارف شود. آن را الزام می‌کند. اگر از قرینه خاصه بفهمیم که اینجا الزام می‌کند باید حمل بر متعارف کنیم.

سؤال: آیا هلاکت قابل‌تصرف نیست؟ مثلاً بگوییم هلاکتی که وجوب استفاده نشود.

جواب: خلاف ظاهر است. هرچند گاهی می‌آید. ولی وقتی می‌گوید **﴿وَ لا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَة﴾[[2]](#footnote-2)** یعنی گناه و معصیت. این هم ازاین‌جهت است که درواقع درجه‌ای متعارف از محبت را الزام می‌کند. فلسفه‌اش این است که می‌گوید یا عالم دین باشید یا متعلم یا در گردونه علما ازلحاظ علاقه قرار بگیرید و اتصال قطع نشود. این مفاد از روایات دیگر هم استفاده می‌شود و در اجتهاد و تقلید در چند جا به این نکته توجه می‌کردیم که فلسفه‌ای دارد که فرد با علما مرتبط باشد. البته آنجا کمی جلوتر می‌رفتیم که شاید عنایتی باشد که با عالمان خاصی به شکل مرجع مرتبط باشد. کلیتش چیزی است که از روایات مختلف استفاده می‌شود ازجمله از این روایت

سؤال: خود امام واسطه را حساب نمی‌کند؛ یعنی عدم محبت کافی است برای اینکه شما مبغض باشی.

جواب: چرا آن احتمال به ذهن می‌آمد. بحث دیگری است

## نکته نهم:

فتهلک ببغضهم احتمال و ظاهر اول این است که بغض اینجا مقصود است که مقابل حب است به نحو متضادین که واسطه دارد و واسطه آنجایی است که نه حب است نه بغض. ولی احتمال دیگر اینکه به قرینه تقابل بگوییم یا بغض یعنی عدم الحب یا حب یعنی عدم البغض. اولی بیشتر به ذهن می‌آید ولی خلاف ظاهر است. ظاهر این است که بغض در مقابل حب است که واسطه هم دارد. چرا امام این‌طور فرموده چون می‌خواهد احتیاط را برساند که اگر این محبت را نداشته باشی احتمال دارد در دایره بغض وارد شوی. انسانی که محب نباشد و از جاذبه بیرون رفت عقلا می‌شود این را تصویر کرد ولی عادتاً طرف بغض می‌رود. بی‌طرفی امر پایداری نیست و به‌طرف اهواء دیگر می‌افتد. شواهدی هم دارد آنجایی که می‌گوید رفیق خوب پیدا کن با او محشور باش والا سر از آن‌طرف درمی‌آوری.

سؤال: اطراف تخییر تباین است یا تشکیک است. عالم همه اطراف دیگر را دارد و ضعیف‌ترش هم محب است. اگر این باشد وقتی می‌گوید محبت عالم بر عالم دیگر واجب یا مستحب است دیگر عالم چون هست نمی‌خواهد محب عالم دیگر باشد.

جواب: قرینه نمی‌شود و مستقیم به کلام ظهور نمی‌دهد بلکه اشعار دارد و ممکن است قرینه شود انسان الغاء خصوصیت کند. چه مانعی دارد که یا اوج باش که عالم باش یا پایین‌تر متعلم باش یا محب باش یعنی آدم‌هایی که عالم یا متعلم نیستند باید محبت را داشته باشند. ولی خود عالم و متعلم چرا باید محبت داشته باشد؟ کار خودش را می‌کند. بغض خوب نیست ولی محبت هم لازم نیست داشته باشد. مثل‌اینکه علما به درجاتی می‌رسند دیگر تواضع آن‌چنانی برای دیگران قائل نیستند ممکن است این‌طور بگوییم ولی منتها مناسبات حکم و موضوع اقتضاء می‌کند که احب اهل العلم باید برای همه باشد. اگر هم بگوییم مناسبات در حد آن نیست قیاس می‌شود.

سؤال: می‌شود گفت حیثیت مثلاً از حیث علمش دوست داشته باش و عالم سوء را از حیث علمش دوست داشت باش.

جواب: منصرف از عالم سوء است. چون منصرف است دیگر نمی‌شود گفت که اطلاق دارد و حیثی است. بلکه به خاطر انصراف معین‌شده است.

سؤال: از این مجموعه رجحان محبت دانشمندان به نحو عام درنمی‌آید.

 جواب: نه از این روایات به دست نمی‌آید. مگر اینکه عناوین دیگری پیدا کنیم عالمی که خدمت کرده و خدمات مهم کرده و مجاهد و صالح است این روایات اختصاص به علم دین آن‌هم عالمان صالح است.

## نکته دهم:

اغد از غدو به معنای صبح که از افعال ناقصه است یک معنایش همان صبحگاهان است ولی به‌تدریج در معنای عام‌تری است. اصبح که می‌گوید صار کذا. اغد در اینجا یعنی صار کذا. صبح که می‌گوید به این عنایت است که یعنی از اول کار این‌طور باش. ولی معنایش یعنی صر کذا. کن عالما او متعلما فکذا

این عنوان علماست که گروه سومی است که دلایل خاصی بر محبتشان وجود دارد.

عنوان دیگری که اینجا دارد همان عقلاست که دلیل خاصی ندارد طرحش نمی‌کنیم.

# عنوان چهارم: خیرخواهان و ناصحین

محبت ناصحین و خیرخواهان مورد تأکید قرار گرفته است. آیه 79 سوره اعراف هم هست. مقصود کسانی است که هدایتگر و راهنمایند. **﴿فتَوَلَّى عَنْهُمْ وَ قالَ يا َوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسالَةَ رَبِّي وَ نَصَحْتُ لَكُمْ وَ لكِنْ لا تُحِبُّونَ النَّاصِحينَ﴾**‏[[3]](#footnote-3)

این‌یک دلیل است که همان عدم محبت ناصحان را مذمت می‌کند و توبیخ می‌کند که شما ناصحان را دوست نمی‌دارید. اریکه لاتحبون صرف محبت است یا معنایش این است که بغض دارید. ظاهراً با قرائن بغض مراد است و چون توبیخ است ظاهرش حرمت بغض ناصحان است. همان‌طور که در علما مه بود.

دلیل روایی که سند ندارد

لا خير في قوم ليسوا بناصحين و لا يحبّون‏ النّاصحين‏.[[4]](#footnote-4)

دلیل دیگر هم از غرر است:

ليكن‏ أحبّ‏ النّاس‏ إليك‏ من هداك إلى أمر أشدّك و كشف لك عن معايبك.[[5]](#footnote-5)

ليكن‏ أحبّ‏ النّاس‏ إليك‏ المشفق النّاصح.[[6]](#footnote-6)

لا شفيق‏ كالودود النّاصح.[[7]](#footnote-7)

کنایه از اینکه باید او را دوست داشت.

ما ناصح و مذکر بالله و مسدد علی الخیر را همه در یک طایفه می‌آوریم که دوست داشتن هادی و ناصح است.

خير الأصحاب‏ من يدلّك على الخير.[[8]](#footnote-8)

در روایتی از امیر المومنین من یسددک علی الخیر دارد.

1103- الْمُعِينُ عَلَى الطَّاعَةِ خَيْرُ الْأَصْحَابِ‏.[[9]](#footnote-9)

مهم ترینش روایتی است که به دلالت مطابقی می فرماید:

2025- أَحْبِبْ فِي اللَّهِ مَنْ‏ يُجَاهِدُكَ‏ عَلَى إِصْلَاحِ الدِّينِ وَ يُكْسِبُكَ حُسْنَ الْيَقِينِ.[[10]](#footnote-10)

این هم مجموعه از روایاتی است که می‌گوید هادی و ناصح خود را دوست بدارد. روایت معتبری بینشان نیست ولی حدود شش هفت روایت هست. اگر کسی همین اندازه بسنده کند غیر محبت عالم محبت ناصح و هادی دلیل خاص پیدا می‌کند آن‌وقت هادی و مربی انسان و آمر به معروف و ناهی از منکر برای انسان ‌همه داخل در این عنوان می‌شوند. کسانی که در هدایت انسان نقش دارند انسان باید آن‌ها را دوست بدارد. بغضشان که قطعاً درست نیست حبشان استفاده می‌شود که درست است.

سؤال: صالحین علی الاطلاق عنوان نبود؟

جواب: آن عنوان بعد است.

# عنوان پنجم: ابرار و نیکان و صالحان

حُبُ‏ الْأَبْرَارِ لِلْأَبْرَارِ ثَوَابٌ لِلْأَبْرَارِ، وَ حُبُّ الْفُجَّارِ لِلْأَبْرَارِ فَضِيلَةٌ لِلْأَبْرَارِ، وَ بُغْضُ الْفُجَّارِ لِلْأَبْرَارِ زَيْنٌ لِلْأَبْرَارِ، وَ بُغْضُ الْأَبْرَارِ لِلْفُجَّارِ خِزْيٌ عَلَى الْفُجَّارِ.[[11]](#footnote-11)

این در روایات متعددی آمده هم از امام عسکری هم امام صادق و از چند امام آمده است که شاید نوعی استفاضه داشته باشد که محبت نیکان غیر محبت عامه مورد تأکید قرار می‌گیرد.

روایت بعدی از غرر است:

خير الإختيار موادّة الأخيار.[[12]](#footnote-12)

2- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ نُوحِ بْنِ شُعَيْبٍ النَّيْسَابُورِيِّ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الدِّهْقَانِ عَنْ دُرُسْتَ بْنِ أَبِي مَنْصُورٍ عَنْ عُرْوَةَ ابْنِ أَخِي شُعَيْبٍ الْعَقَرْقُوفِيِ عَنْ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع يَقُولُ‏ يَا طَالِبَ الْعِلْمِ إِنَّ الْعِلْمَ ذُو فَضَائِلَ كَثِيرَةٍ فَرَأْسُهُ التَّوَاضُعُ ...وَ دَلِيلُهُ الْهُدَى- وَ رَفِيقُهُ مَحَبَّةُ الْأَخْيَارِ.[[13]](#footnote-13)

شاید روایات دیگری هم بشود پیدا کرد. خدا انبیاء و ائمه و علما و ناصحان و این هم پنجمین گروه که صالحان است. این تأکیدات دیگر استحبابی است و هیچ‌کدام الزامی در آن نیست. محبت عامه میان مسلمانان و مؤمنان در حد متعارف واجب است و این‌ها تأکید بر رجحان و استحباب می‌شود.

سؤال: حرمت بغض هم استفاده می‌شود؟

جواب: حرمت بغض ندارد ولی بغض دیگران دلیل عام دارد. شاید از لاتحب الناصحین این استفاده بشود. این پنج گروه که به‌طور خاص علاوه بر عمومات و اطلاقات تأکید بر محبت آنها شده است.

# عنوان ششم مساکین و فقرا

این هم از چیزهای مسلم روایات ماست که غیر از حشرونشر با مساکین، دوست داشتن فقیر مورد تأکید است در صفحه 141 کتاب المحبه روایاتش را آورده است. روایت اول به ابوذر وصیت شده

22- ما، الأمالي للشيخ الطوسي فِيمَا أَوْصَى بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع عِنْدَ وَفَاتِهِ‏ أُوصِيكَ بِحُسْنِ الْجِوَارِ وَ إِكْرَامِ الضَّيْفِ وَ رَحْمَةِ الْمَجْهُودِ وَ أَصْحَابِ الْبَلَاءِ وَ صِلَةِ الرَّحِمِ وَ حُبِ‏ الْمَسَاكِينِ‏ وَ مُجَالَسَتِهِمْ‏.[[14]](#footnote-14)

احبوا الفقراء و جالسوهم روایت دیگری است. روایت دیگری در مورد حضرت عیسی آمده است.

يَا عِيسى‏، تَزَيَّنْ بِالدِّينِ وَحُبِّ الْمَسَاكِينِ، وَامْشِ‏ عَلَى‏ الْأَرْضِ‏ هَوْناً، وَصَلِّ عَلَى الْبِقَاعِ، فَكُلُّهَا طَاهِرٌ.[[15]](#footnote-15)

يَا أَحْمَدُ مَحَبَّتِي مَحَبَّةُ الْفُقَرَاءِ فَأَدْنِ الْفُقَرَاءَ وَ قَرِّبْ مَجْلِسَهُمْ مِنْكَ وَ أَبْعِدِ الْأَغْنِيَاءَ وَ أَبْعِدْ مَجْلِسَهُمْ عَنْكَ فَإِنَّ الْفُقَرَاءَ أَحِبَّائِي‏.[[16]](#footnote-16)

شاهد بر اینکه کسی که محبوب خداست باید او را دوست بداریم.

روایت دیگر از کافی است:

فَاتَّقُوا اللَّهَ فِي إِخْوَانِكُمُ الْمُسْلِمِينَ الْمَسَاكِينِ فَإِنَّ لَهُمْ عَلَيْكُمْ حَقّاً أَنْ‏ تُحِبُّوهُمْ‏ فَإِنَ‏ اللَّهَ‏ أَمَرَ رَسُولَهُ ص بِحُبِّهِمْ فَمَنْ لَمْ يُحِبَّ مَنْ أَمَرَ اللَّهُ بِحُبِّهِ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَنْ عَصَى اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَاتَ عَلَى ذَلِكَ مَاتَ وَ هُوَ مِنَ الْغَاوِينَ.[[17]](#footnote-17)

روایت مستفیض است. مقصود کمک کردن و نشستن با آنها نیست بلکه جدا تأکید شده است. فقیر و نیازمند را دوست بدار. البته رجحانی است.

سؤال: فقیر مسلمان است؟

جواب: اینجا دارد امر بحب المساکین المسلمین است؛ اما بعضی قید مسلم ندارد. تابع آن بحث کلی است؛ که اگر گفتیم غیرمسلم را می‌شود دوست داشت آن‌وقت مسکین را هم شامل می‌شود.

سؤال: چرا می‌فرمایند فقد عصی الله؟

جواب: باید بحث کنیم که آنها که محبوب خدا هستند یا باید یا مستحب است که دوستشان بداریم. این روایت می‌گوید باید دوستشان بداریم.

1. . مجموعة ورام، ج‏1، ص 57. [↑](#footnote-ref-1)
2. . سوره بقره، آیه 195. [↑](#footnote-ref-2)
3. . سوره اعراف، آیه 79. [↑](#footnote-ref-3)
4. . [غرر الحكم و درر الكلم، التميمي الآمدي، عبد الواحد بن محمد، ج 1، ص 791.](http://lib.eshia.ir/71401/1/791/%D8%A8%D9%86%D8%A7%D8%B5%D8%AD%D9%8A%D9%86) [↑](#footnote-ref-4)
5. . [غرر الحكم و درر الكلم، التميمي الآمدي، عبد الواحد بن محمد، ج 1، ص 548.](http://lib.eshia.ir/71401/1/548/%D9%85%D8%B9%D8%A7%D9%8A%D8%A8%D9%83) [↑](#footnote-ref-5)
6. . [غرر الحكم و درر الكلم، التميمي الآمدي، عبد الواحد بن محمد، ج 1، ص 549.](http://lib.eshia.ir/71401/1/549/%D8%A7%D9%84%D9%86%D9%91%D8%A7%D8%B5%D8%AD) [↑](#footnote-ref-6)
7. . [غرر الحكم و درر الكلم، التميمي الآمدي، عبد الواحد بن محمد، ج 1، ص 771.](http://lib.eshia.ir/71401/1/771/%D8%A7%D9%84%D9%86%D9%91%D8%A7%D8%B5%D8%AD) [↑](#footnote-ref-7)
8. . [نظم نثر اللئالي، ابو علي اشرف مراغي، ج1، ص291.](http://lib.eshia.ir/27494/1/291/%D9%8A%D9%8E%D8%AF%D9%8F%D9%84%D9%91%D9%8F%D9%83%D9%8E) [↑](#footnote-ref-8)
9. . [عيون الحكم و المواعظ، الليثي الواسطي، علي بن محمد، ج 1، ص 45.](http://lib.eshia.ir/27517/1/45/%D8%A7%D9%84%D9%92%D9%85%D9%8F%D8%B9%D9%8A%D9%86%D9%8F) [↑](#footnote-ref-9)
10. . [عيون الحكم و المواعظ، الليثي الواسطي، علي بن محمد، ج 1، ص 84.](http://lib.eshia.ir/27517/1/84/%20%D8%A5%D9%90%D8%B5%D9%92%D9%84%D8%A7%D8%AD%D9%90%20%D8%A7%D9%84%D8%AF%D9%91%D9%90%D9%8A%D9%86%D9%90) [↑](#footnote-ref-10)
11. . [الکافی- ط دار الحدیث، الشيخ الكليني، ج 4، ص 691.](http://lib.eshia.ir/27311/4/691/%D8%AD%D9%8F%D8%A8%D9%91%D9%8F%20%D8%A7%D9%84%D9%92%D8%A3%D9%8E%D8%A8%D9%92%D8%B1%D9%8E%D8%A7%D8%B1%D9%90) [↑](#footnote-ref-11)
12. . [غرر الحكم و درر الكلم، التميمي الآمدي، عبد الواحد بن محمد، ج 1، ص 356.](http://lib.eshia.ir/71401/1/356/%D8%A7%D9%84%D8%A3%D8%AE%D9%8A%D8%A7%D8%B1) [↑](#footnote-ref-12)
13. . [الكافي- ط الاسلامية، الشيخ الكليني، ج 1، ص 48.](http://lib.eshia.ir/11005/1/48/%D9%85%D8%AD%D8%A8%D8%A9%20%D8%A7%D9%84%D8%A3%D8%AE%D9%8A%D8%A7%D8%B1) [↑](#footnote-ref-13)
14. . [بحار الأنوار - ط دارالاحیاء التراث، العلامة المجلسي، ج 71، ص 411.](http://lib.eshia.ir/71860/71/411/%D8%A7%D9%84%D8%B6%DB%8C%D9%81) [↑](#footnote-ref-14)
15. . [الکافی- ط دار الحدیث، الشيخ الكليني، ج 15، ص 326.](http://lib.eshia.ir/27311/15/326/%20%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%B3%D8%A7%D9%83%D9%8A%D9%86) [↑](#footnote-ref-15)
16. . [إرشاد القلوب، الديلمي، حسن بن محمد، ج 1، ص 375.](http://lib.eshia.ir/70317/1/375/%D9%85%D9%8E%D8%AD%D9%8E%D8%A8%D9%91%D9%8E%D8%AA%D9%90%D9%8A) [↑](#footnote-ref-16)
17. . [الكافي- ط الاسلامية، الشيخ الكليني، ج 8، ص 8.](http://lib.eshia.ir/11005/8/8/%20%D8%A7%D9%84%D8%BA%D8%A7%D9%88%D9%8A%D9%86) [↑](#footnote-ref-17)